

علوم و معارف و حیانی؟! یا معارف بشر ساخته

نقدی بر فلسفه و عرفان و تفکیک بر اساس

مبانی برهانی و وحیانی عموم
فقها و متکلمین و مدافعان عقاید مکتب وحی

تذکر (۱) نقد آرای علمی و دینی، وظیفه‌ای الهی بوده و هرگز نباید به عنوان اهانت به دیگران تلقی شود، نیز ارادت برخی از افراد به برخی دیگر نباید مانع نقد و بررسی نظریات ایشان شده، و دفاع از دین فدای دفاع از خدمتگزاران دین گردد.

تذکر (۲) همان طور که روش تمامی نقدهای علمی است در این نوشته نیز تنها محل شاهد مطالب آورده شده، اما در عین حال کاملاً دقت شده است که با توجه به قبل و بعد کلام، مراد گویندگان تغییر نکند، و امانت علمی مراعات شود.

لطفاً با دقت مطالعه، و نظر مخالف یا موافق خود را اعلام نمایید.

انتقادات، سؤالات، پیشنهاد و مناظره:

۰۹۳۷۳۳۱۳۵۱۹

RahmaniH۱۰@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة على رسول الله وعلى آله وآل الله ولعنة الله على اعدائهم اعداء الله.

دیربازی است که عقایدی مخالف با ضروریات اسلام، اعتقاد گروهی شده؛ و کتاب‌هایی به عنوان اعتقادات اسلامی مورد تدریس و تعلیم و تعلم و صدور مدرک و تدوین پایان نامه و... قرار می‌گیرد که در گذشته به عنوان فنی از فنون شمرده می‌شد نه به عنوان اعتقادات اسلامی و معارف الهی و تعالیم مکتب وحی. و امروزه بسیاری افراد پرچمدار عقایدی هستند که خلاف ضروریات اسلام و ادیان است، از جمله:

(۱) در ضمن ادعای واهی کثرت معانی وحدت وجود، و نسبت دادن نفهمی به عموم اساطین مخالف آن، معنای توحید الهی به وحدت وجود خالق و مخلوق تحریف و تأویل می‌شود. (۲) اعتقاد به حدوث عالم انکار شده و اعتقاد به حدوث ذاتی ازلی و قدم عالم جای‌گزین آن می‌گردد. (۳) معنای واقعی خلقت، به تطور و تغیر وجود خالق متعال به صورت‌های مختلف تأویل می‌شود. (۴) در ضمن اثبات واجب الوجودی که کل الاشیاء است، در حقیقت وجود باری تعالی انکار می‌شود. (۵) به توهّم کلیت جبر و ضرورت علی و معلولی، اعتقاد به جبر جای‌گزین اثبات اختیار می‌گردد. (۶) تحت عنوان حرکت تمام اشیا به سوی کمال و تجرد و فنای فی الله، معاد و وجود حقیقی بهشت و دوزخ انکار می‌گردد و...

ضروریات و براهین قطعی مکتب وحی ظواهر ظنی دینی! تعریف شده، و برخی اوهام دیگران علوم عقلی دانسته آمده، و بررسی نظریات علمی، اهانت به علمای بزرگوار تلقی می‌گردد و به توهّم دفاع از خدمت گزاران مکتب، با ضروریات و اصول قطعی و برهانی مکتب مخالفت می‌شود. اغلب مؤسسات کلامی که در مباحث توحیدی فعالند نیز تنها نام کلام دارند و عملاً حقایق اعتقادات کلامی را انکار می‌کنند چنان که "مکتب تفکیک" هم در این میان تولد نامشروع یافته و به نام دفاع از معارف و حیانی، همان عقاید باطل بیگانه را احیا و ترویج می‌کند.

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (مائده، ۶۳) فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَآخِشُوهُمْ. (مائده، ۴۴) وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ. (حج، ۴۰).

برهان، نه فلسفه

هر گاه سخن از اختلاف فقها و متکلمین با فلاسفه، و به تعبیر بهتر دین و فلسفه در میان می‌آید، مدافعین فلسفه بلا فاصله دامنه سخن را به دفاع از عقل و برهان و اصالت داشتن و راهگشا بودن آن می‌کشانند! اما آیا واقعا سبب اختلاف مسائل این دو گروه همان ارزش دادن ایشان به عقل و برهان، و نفی ارزش آن از جانب مخالفان ایشان است؟! آیا متکلمین ما که خود غالبا از بزرگترین پیشروان روش عقلانی بوده‌اند مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو صلاح حلبی، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی و فاضل مقداد و علامه مجلسی رحمهم الله و... در گزینش اعتقادات خود فقط متعبد به ظواهری ظنی و مشکوک بوده‌اند؟! آن هم مسائل مهمی مانند حدوث یا قدم عالم، ذاتی بودن یا حدوث اراده خداوند متعال، جبر یا اختیار در فعل انسان و خداوند، وحدت وجود و عینیت خدا با همه چیز یا فراتری او از هر شیء، و دیگر مسائلی از این قبیل که همیشه این دو گروه را در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داده است.

آری مدعا این نیست که چرا فلسفه به عقل و برهان تکیه دارد، و بلکه درست بر خلاف این است

و گفته می‌شود که چرا فلسفه و عرفان مطالب ظنی و وهمی و نادرست را برهان و عقل و استدلال انگاشته و بر دفاع از آن اصرار می‌ورزد؟! خلاصه کلام این که همان گونه که نادرست است گفته شود معارف بلند دین و وحی قابل دفاع عقلی و برهانی نیست، همان گونه نیز باید دانست که اصالت و ارزش داشتن عقل و برهان، ملازمه‌ای با فلسفی بودن عقاید و معارف دینی و نیز حقانیت مطالب فلسفی ندارد.

تفسیر هستی و رابطه خالق و مخلوق

در مورد رابطه خالق و مخلوق به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد:

۱) دیدگاه فیلسوفان و عارفان و تفکیکیان: این دیدگاه بر این پایه استوار است که جز وجود خداوند، هیچ وجودی در کار نیست و خداوند متعال هیچ وجودی خلق نکرده، بلکه جهان هستی و وجود سایر اشیا همان وجود خداوند است که به صورت‌ها و شکل‌ها و تعیین‌های گوناگون در آمده است و حتی وجود شیطان هم غیر وجود خدا نیست.

۲) عقیده مکتب برهان و وحی: بر خلاف اندیشه بشر ساخته پیشین، در این دیدگاه، جهان هستی، غیر وجود خداوند متعال است. همه اشیا مخلوق و آفریده او می‌باشند و او همه چیز را پس از نیستی حقیقی (لا من شیء) خلق نموده است. مخلوقات، نه پدید آمده از ذات خداوندند و نه مرتبه‌ها، جلوه‌ها، اجزاء، تعیین‌ها، اشکال و صورت‌های وجود او.

نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه و عرفا:

(إن الحق المنزه هو الخلق المشبه: همانا خداوند منزّه، همان خلق دارای همانند است!) "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۶، به نقل از ابن عربی، فصوص الحکم، ۳۰، ۷۸.

(سبحان من أظهر الأشياء وهو عينها: منزّه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آن‌ها است). "فتوحات" ابن عربی ۲ / ۴۵۹. (او به صورت خلق خود می‌باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است). "فصوص الحکم" ابن عربی فص شعبی: ۲۸۶. (إنها [الذات الالهية] هي الظاهرة بصورة الحمار والحيوان: تحقیقا آن [ذات الهی] به صورت الاغ و حیوان ظاهر است!). شرح قیصری بر فصوص الحکم، ۲۵۲.

(هنگامی که ما خداوند را شهود می‌کنیم خودمان را شهود کرده‌ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز اینکه ما متعینیم و او مطلق...؛ و هنگامی که او ما را شهود می‌کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما در آمده و ظهور کرده است - مشاهده می‌کند). شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

(إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء. عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیز می‌بیند). فصوص الحکم، ابن عربی، ۱۹۲، (خ، عین) شرح قیصری، ۹۶.

آنان که طلب‌کار خدایید خدایید بیرون ز شما نیست شما یسید شما یسید
ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش در عین بقایید و منزّه ز فنا یسید (مولوی)
(معیت حق سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه چون معیت آب است با یخ، و خشت با خاک). روجی، شمس الدین محمد: مجله معارف، ش ۴۴.

(من نگفتم: "این سگ خداست". من گفتم: "غیر از خدا چیزی نیست"... وجود بالاصالة و حقيقة الوجود در جميع عوالم... اوست تبارک و تعالی!) روح مجرد، حسینی تهرانی، ۵۱۵.

(همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند... و او را در هر جا به نوعی تجلی و ظهور است). شرح گلشن راز لاهیجی، ۱۵۸.
(واجب الوجود کل الاشياء، لا يخرج عنه شيء من الاشياء: واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست). ملاصدرا، اسفار، ۲ / ۳۶۸.

(غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا یشدّ منه مثقال عشر عشر أعشار ذرة...) "انه الحق" حسن زاده، حسن ۴۶ سال ۱۳۷۳.

(رجعت العلية والافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره):

(معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون درمی‌آید). مشاعر، ملاصدرا،

۵۴.

(کل ما عده فهو فيضه، فلا يكون أمرا مبائنا عنه):

(هر چه غیر خدا باشد رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی‌باشد). جوادی آملی، عبد الله: علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهية، ۳۹

فروردین ۱۳۷۴.

(إن غیر المتناهی قد ملا الوجود کله... فأین المجال لفرض غیره):

(همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جایی برای فرض غیر او خواهد ماند؟) جوادی آملی، عبد الله: علی بن

موسی الرضا والفلسفة الالهية، ۳۶ فروردین ۱۳۷۴.

من و ما و تو و او هست يك چیز که در وحدت نباشد هیچ تمیز (شبستری).

والربط في مرحلة الشهود عین ظهور واجب الوجود (کمپانی)

(چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است!) حسن زاده آملی، حسن،

مد المهم در شرح فصوص الحکم، ۱۰۷.

(الحق هو المشهود، والخلق موهوم). شرح فصوص الحکم، ۷۱۵:

(آن چه دیده می‌شود همان حق است، و خلق وهم و خیال می‌باشد).

(تعیین بر دو وجه متصور است یا بر سبیل تقابل، و یا بر سبیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می‌کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست... تعین واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که... تعین و تمیز متمیز محیط و شامل به مادونش، چون تمیز کل از آن حیث است که کل است... و نسبت حقیقة الحقایق با ماسوای مفروض چنین است). "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم"، حسن زاده، حسن.

(تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن‌های اوست که شکن‌ها [امواج] مظاهر آبند و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است). حسن زاده، حسن رساله "انه الحق"، ۵۰ سال ۱۳۷۳.

(هر يك از ممکنات، مظهر يك اسم از اسمای حقند، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم "یا مذل" است!) "انه الحق"، حسن زاده، حسن ۶۸، به نقل از رساله شعرائی.

(هر آنچه موجود است از آن جهت که موجود است چیزی جز ذات حق نیست، و اصلاً چیزی جز ذات خداوند و تجلیات او در پهنه هستی موجود نیست). برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین، ۲.

(باید همه حقائق به ظاهر موجود را جلوه‌هایی از آن وجود یکتا دانست که در لباس مخلوقات و در قالب معین و محدود به جلوه‌گری می‌پردازد). برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین ۲۲۳.

(مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است). شرح نهایة الحکمة، آملی، صمدی، داوود، ۱۱۵.

خلاصه مدعای وحدت وجودیان این است که:

تفاوت وجود آفریدگار عالیمان با آفریده‌های او مانند تفاوت اجزای يك شیء با کل آن، و مانند نسبت بین کل دریا با تك امواج آن است. بنابر این حقیقت وجود خالق چیزی جز وجود کل اشیا و خصوصیات آن‌ها نبوده، و تفاوت آن دو تنها از جهت اطلاق و تقیید است!

نقد و اشکال

۱) تمامی ما سوی الله موجوداتی هستند که خداوند متعال آنها را بدون سابقه وجودیشان (لا من شیء) آفریده است، و سخیف ترین عقیده این است که کسی بگوید خداوند به صورت اشیا در آمده و جز او و تجلیات و صورتهای وجود او چیز دیگری در کار نیست!

امام رضا علیه السلام فرمودند: ويحك، كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال وأنه يجري عليه ما يجري علي المخلوقين؟! الاحتجاج، ۴۰۷/۲؛ کافی، ۱۳۰/۱، بحار الانوار، ۱۰ / ۳۴۷.

وای بر تو، آیا چگونه جسارت می‌ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغیر از حالی به حال دیگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار می‌شود بر او بار کنی؟!

۲) بر اساس عقیده وحدت وجود لازم می‌آید که خداوند متعال دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، تغییر، دگرگونی، حدوث، زوال، جسمیت، صورت و شکل باشد، و چنین عقیده‌ای بر خلاف براهین مسلم و نصوص قطعی، بلکه خلاف ضرورت دین می‌باشد.

۳) عقیده فوق مستلزم نفی خالقیت خداوند متعال، و نفی مخلوقیت و حدوث حقیقی عالم و بر خلاف ضرورت عقل و وحی است. ۴) عقیده فوق مساوی با انکار وجود خدا، و منحصر نمودن وجود به عالم متغیر است.

۵) عقیده فوق مستلزم بطلان شریعت، عبث بودن ارسال رسل، نصب امام و بطلان معاد است. ۶) تمامی بزرگان مکتب که در مقام فتوی و اظهار نظر در باره یکی بودن خالق و خلق برآمده‌اند، این عقیده را باطل دانسته‌اند.

۷) اساس نظریه وحدت وجود این توهم باطل است که برخی خداوند متعال را "نامتناهی" پنداشته‌اند در حالی که بدیهی است تناهی و عدم تناهی از اعراض است. عرض هم از خواص جسم می‌باشد، و خداوند نه جسم است و نه عرض و هرگز به نامتناهی بودن که از خواص اجسام است متصف نمی‌گردد. لذا کسی که خداوند را متناهی یا نامتناهی بداند، او را جسم دانسته است، اگر چه خودش هم متوجه نباشد. خود فلاسفه هم صریحاً معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن از خواص کمیت است. چنان‌که می‌نویسند:

النهاية والالانهاية من الاعراض الذاتية التي تلحق الكم. (شرح الاشارات، ۳ / ۱۷۶).

تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی‌ای هستند که به کمیت و مقدار ملحق می‌شوند.

الكم عرض... ويختص الكم بخواص... الخامسة النهاية والالانهاية. (بداية الحكمة، ۷۷).

کم عرض است... و خواص و ویژگی‌هایی دارد که... پنجمین آن خواص، متناهی بودن و نامتناهی بودن است.

بنابر این "تناهی و عدم تناهی" از ویژگی‌های اشیای دارای اجزا، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجود ندارد نه متناهی گفته می‌شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر "تناهی و عدم تناهی" دو معنای نقیض هم نیستند که از بودن یا نبودن هر دو محال لازم آید، بلکه مانند "ملکه و عدم" تنها و تنها از صفات اشیای متجزی و مخلوق می‌باشند، و خداوند تعالی که خالق تمامی اشیای دارای مقدار و اجزا و کوچک و بزرگ است ذاتاً مباین با همه آن‌ها می‌باشد. لذا خالق تعالی نه کوچک است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی.

نیز بر خلاف توهم برخی افراد، هیچ روایتی وارد نشده است که دلالت بر نامتناهی بودن ذات خدا داشته باشد، بلکه روایات بر این دلالت دارد که خداوند متناهی نیست، و با توجه به توضیحی که دادیم البته نامتناهی هم نخواهد بود. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تحسيميا، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسيدا، بل کبر شأناً وعظم سلطناً. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، بحار الانوار، ۴ / ۲۶۱.

بزرگی او این‌گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید: همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالق می‌باشد. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱ / ۱۱۶.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقتش جدا از او می‌باشند، و هر چیزی

که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست. کافی، ۱ / ۸۳.

عرفان‌های نو ظهور و نو معنویت گرایان!

هیچ تفاوتی بین عرفان‌های نو ظهور و باستانی و شرقی و غربی و یونانی و هندی و مصری و اروپایی و مسیحی و یهودی و سرخ‌پوستی و اسلامی و سنی و شیعی جز در مقام ادعای واهی و توخالی و ظاهری وجود ندارد، چرا که نو معنویت‌گراها نیز می‌گویند:

(خداوند، از شدت حضور، پنهان است... او در بیرون ماست، او در درون ماست، او از بس که هست، و همه جا و همه چیز را از خود سرشار کرده است، دیده نمی‌شود! ماهی شیدا، در دریا، به دنبال آب می‌گردد. ماهی از آب است. و در آب می‌رود و در آب می‌خواهد. بدیهی است که ماهی، بدین گونه، در طلب بی پایان آب بماند! ... منزل ما، سفر بی پایان دیدار سیمرغ است... خدا با ماست. خدا در ماست!!) مسیحا برزگر.

"اوشو" می‌گوید:

(خدا جدا از شما نیست خدا نهایت هستی شماست... مثل یک رقاص که از رقصش جدا نیست). آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی، ۱۴۰؛ از اوشو، راز بزرگ، ۱۵۷، ۱۴۷.

(خداوند در همه جا هست پس چگونه می‌تواند در آن بت‌ها نباشد. پس او در یک بت سنگی نیز هست. اگر او در یک قطعه سنگ معمولی وجود دارد، چرا در یک سنگ کنده کاری شده نباشد؟) آفتاب و سایه‌ها؛ فعالی، ۱۴۲، از: اوشو، راز.

برخی افراد از حقیقت مبانی عرفانی و فلسفی اطلاعی ندارند و باورش‌شان هم نمی‌شود که عرفا و فلاسفه چنین حرف‌های عجیب و غریبی زده باشند با ناباوری تمام بر اساس ذهنیات خود به دفاع از آنان می‌پردازند، و بر اساس حسن ظنی که به اولیای خود دارند عرفان سنتی را پذیرفته ولی عرفان‌های نو ظهور را رد می‌کنند. در حالی که اگر بدون تعصب و با پرهیز از جانب‌داری‌های ناجا و گمراه کننده تأمل می‌کردند به روشنی می‌دیدند که هیچ تفاوتی بین آن دو وجود ندارد.

کشف و شهود عرفا و خود باختگی دیگران

از آنجا که ادعاهای عارف نامان وحدت وجودی، با مقتضای عقل و برهان موافق نمی‌باشد پیوسته به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادعاهای خویش را به کشف و شهود مستند می‌سازند. ابن عربی در ابتدای کتاب "فصوص الحکم"، (صفحه ۴۷ - ۴۸) می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم را در اواخر محرم در خواب دیدم... در دست آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم کتابی بود، به من گفت: "این کتاب فصوص الحکم است"، آن را بگیر و برای مردمان ببر تا از آن بهره‌ور شوند... پس... همانطور که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم برایم بیان داشت، بر ابراز این کتاب بدون کم و زیاد[!] هست گماشتم. اینک جز آنچه را که به من القا می‌کند القا نمی‌کنم، و در این نوشته جز آنچه را که بر من نازل می‌شود نازل نمی‌دارم [!]. من پیغمبر نیستم ولی وارث و کشت‌کننده برای آخرت خویش می‌باشم. پس از خدا بشنوید... و چون آنچه را گفتم شنیدید پس آن را حفظ کنید... و بعد از آن بر دیگران منت بگذارید و ایشان را از آن محروم نکنید. این رحمتی است که شما را دریافته است پس به آن تن دردهید.

کیست که بپرسد: اگر او واقعا خود را مأمور عالم غیب می‌داند و معتقد است تنها چیزهایی را که از طرف خداوند! بر وی نازل! شده، برای دیگران آورده است، و دیگران باید آن‌ها را با منت! بپذیرند، دیگر این مطلب با ادعای پیامبری چه تفاوتی دارد؟! و آیا تنها برای ساکت کردن معترضان نیست که می‌گوید: من پیغمبر نیستم؟! عجیب‌تر اینکه آن دیگران هم، حرف‌هایی را که حتی از پیامبران نمی‌توان پذیرفت از او می‌پذیرند!!

کاملاً روشن است که این ادعاها هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادعاها و نوشته‌های همدیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی

برخی دیگر این ادعاها را باور کرده، بدون اینکه ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های فیلسوفان و عارفان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می‌دهند!

برخی خیال می‌کنند که اگر مکاشفات، موافق با عقل و وحی باشد الهی می‌باشد در حالی که این مطلب نیز باطل است، زیرا گاهی شیطان مکاشفاتی موافق با عقل و وحی ارائه می‌دهد تا افراد را به سوی خود بکشاند، و درآینده از آنان برای مقاصد انحرافی خود استفاده کند. بنا بر این جز مکتب عقل و وحی و شریعت الهی، هیچ راه دیگری کمترین ارزشی ندارد.

اهل عرفان می‌گویند:

پس به هر دوری و لیبی قائم است	تا قیامت آزمایشش دائم است
پس امام حی قائم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است (مولوی)

آنان که طلب‌کار خدایید خدایید	بیرون ز شما نیست شما یسید شما یسید
ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش	در عین بقایید و منزه ز فنا یید (مولوی)

گفتنی است که غالب ادعاهای ایشان با ضرورت عقل و وحی نیز مخالف است مثلاً "ابن عربی" بر این پندار است که:

(شخص او دارای مقام "ختم ولایت" بوده، از تمامی انبیا و اولیا بالاتر می‌باشد!) شرح قیصری، ۱۰۸ - ۱۱۲؛ شرح خواجه محمد پارسا، ۷۵ - ۸۱.

(و آنچه را که خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم و سایر پیامبران به واسطه ملك از خداوند دریافت داشته‌اند، او بدون واسطه از خداوند استفاده نموده است!). فصوص الحکم، فص شیش، ۱۱۱، طبع بیدار. (ابوبکر، عمر و عثمان و عمر ابن عبد العزیز و متوکل دارای مقام خلافت ظاهری و باطنی بوده‌اند!) فتوحات، ۲ / ۶. (در شهود وی، مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیر المؤمنین علیه السلام برتر بوده است!!) فتوحات مکیه، ۳. (پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احدی را به عنوان خلیفه خود تعیین نفرموده است!) فصوص الحکم، ۱۶۳. (حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است!) فصوص الحکم، ۱۳۰، فتوحات، ۵۳۲/۳. (شیعیان اهل بیت علیهم السلام گمراه و گمراه کننده و گول خورده شیطان بوده، و دشمنی ایشان با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از خدعه‌های شیطان در مورد ایشان می‌باشد). فتوحات، ۲۸۲/۱؛ ۲۸۰/۴. (در کشف و شهود، حقیقت شیعیان مانند سگ و خوک دیده می‌شود!) فتوحات مکیه، ۲ / ۸؛ ۲۸۷/۱۱. (حق را دو بار در خواب دیدم که به من می‌گفت: بندگان مرا به سوی خیر راه بنمای!!) فتوحات مکیه، ۱ / ۳۳۴، سطر ۱۹.

قرآن می‌فرماید: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكَايُحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ. انعام، ۱۲۱.

هَلْ أَتَبُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. شعرا، ۲۲۱-۲۲۲.

امام صادق علیه السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب بوده است فرمودند: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشاً في ما بين السماء والارض، واتخذ زبانیه بعدد الملائكة. فإذا دعا رجلاً فأجابه وطئ عقبه وتخطت إليه الاقدام ترائي له إبليس ورفع إليه. (اختیار معرفة الرجال، ۳۰۳، بحار الانوار، ۲۵ / ۲۸۲).

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تحت سلطنتی بر نهاده و به عدد ملائکه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرش خویش بالا می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: ليس من يومٍ ولا ليلةٍ إلا وجميع الجن والشیطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصيح فيقول: رأيت كذا وكذا. بحار الانوار، ۲۵ / ۸۲؛ ۶۰ / ۱۸۴، از کافی.

هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.

پیدا است که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشك و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و

باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من عمل فی بدعة خلاه الشیطان والعبادة وألقى علیه الخشوع والبكاء. هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه وامی دارد. بحار الانوار، ۶۹ / ۲۱۶، از نوادر راوندی قده.

ارزش کشف و شهودهای عارفانامان

در جوامع مختلف انسانی - چه اهل دین و ایمان باشند، و چه اهل شرك و الحاد و بی دینی - افرادی پیدا می شوند که به انجام کارهای خارق العاده شناخته شده اند، و با به چنگ آوردن نیروهایی در رابطه با شیاطین و جنیان به اظهار قدرت یا گره گشایی از مشکلات دیگران می پردازند. این افراد خطرناک، در نهان ولایت شیاطین را پذیرفته و به کمک ایشان اموری را که در نظر ساده لوحان اموری الهی می نماید انجام می دهند.

از آن جا که این گروه در جوامع مسلمانان و پیروان ادیان نمی توانند به طور صریح دیگران را به سوی شیاطین دعوت کرده، و از ایشان پیمان بر ولایت آن ها بگیرند، به طور سربسته به ایشان می گویند: "این دعا یا این عمل را باید با اجازه من یا با اجازه فلان شیخ و پیر و مراد انجام دهی و گرنه این دعا و عمل را اثری نیست!" مریدان ساده لوح هم نادانسته ولایت ایشان را تحت این عنوان مجمل می پذیرند، و اثرات گره گشایی و کمک رسانی آن موجودات مرموز را به حساب کارگزاران الهی عالم غیب می گذارند! هر انسان عاقلی با اندک تأملی می فهمد که دعا و مسئلت از درگاه الهی منوط به اجازه و اذن هیچ شیخ و پیر و مرادی نبوده، و انجام این اعمال هرگز نشانه ارتباط با خدا و دین و مذهب و اعتقادات صحیح نبوده، و آن ها را هر بی دین، یا مشرکی هم انجام می دهد و تنها شرط اساسی آن اتصال با نیروهای پنهان از چشم مریدان است، و هیچ تفاوتی نمی کند که آن نیروها شیاطین باشند یا جنیان یا چیز دیگر.^۱

فلسفه و عرفان و مسأله جبر

قانون جبر علی و معلولی (یعنی پیدا شدن هر امر حادثی به دنبال علل و عواملی ضرورت بخش) یکی از اصول و قواعد مسلم فلسفی است.

بدیهی است با اعتقاد به چنین اصلی باید به طور قطعی پذیرفت که هیچ فاعلی در فعل خویش دارای اختیار نبوده و تمامی امور به نحو جبر و ضرورت تحقق می یابد. فلسفه می گوید:

(الشیء ما لم یجب لم یوجد). اسفار، ۲۸۰/۳، ۱۳۶۸ ش؛ بدایة الحکمة، ۴۷؛ نهایة، ۵۸.

(همه چیز [حتی فعل و اختیار انسان] به نحو ضرورت و وجوب تحقق می یابد).

(ما من شیء ممکن موجود سوی الواجب بالذات حتی الافعال الاختیاریه، إلا وهو فعل الواجب بالذات، معلول له بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط):

(غیر از واجب بالذات، همه ممکنات حتی افعال اختیاری، فعل خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه از آن او می باشد).

طباطبایی، محمد حسین: نهایة الحکمة، ۳۰۱.

(قد عرفت أن الفاعلیة طولیة وللعمل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنى الإيجاد وإلى الإنسان المختار بمعنى قیام العرض

بموضوعه):

۱. قرآن کریم به صراحت می فرماید که شیاطین و اشخاص خبیث و پست و منافق و مشرک و گمراه نیز گاهی اعمال عجیب و غریب انجام می دهند (که البته تفاوت این کارها با معجزات انبیا و امامان معصوم علیهم السلام در کتاب های کلامی کاملاً بیان شده است).

(قبلا دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتسابی به معنای قیام عرض به موضوعش نسبت به انسان مختار می‌باشد). طباطبایی، محمد حسین: نهاية الحکمة، ۳۰۳.

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
در پس آینه طوطی صفت‌م داشته‌اند
من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست
که من دل شده این ره نه به خود می‌پویم
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم
(حافظ)

در کتاب "الهی نامه" نیز آمده است:

(جز این نمی‌شد، با که درآویزیم؟) حسن‌زاده آملی، حسن: الهی نامه.

در این زمینه عرفان پا را فراتر گذاشته و می‌گوید جز ذات خداوند هیچ موجود دیگری وجود ندارد که سخن از جبر و اختیار آن در میان آید!

کدامین اختیار ای مرد جاهل
چو بود توست یکسر همچو نابود
هر آن کس را که مذهب غیر جبر است
چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت
مقدر گشته پیش از جان و از تن
چه بود اندر ازل ای مرد ناهل
کرامت آدمی را زاضطرار است
نه آن کاو را نصیبی ز اختیار است (شبستری).

پیر قونیه مولوی هم مطابق با مکتب سایر جبری مسلکان سنی و هم‌مذهب خویش، "ابن‌ملجم"، شکافنده شریان‌های مقدس خون خدا را، آلت حق می‌شمارد! و بزرگ جنایت او را — که روی تاریخ بشریت را سیاه کرده است — غیر قابل طعن و ملامت می‌داند!! و به هواداری از خوارج و نواصب از زبان امیر عالم وجود، خطاب به "ابن‌ملجم" می‌سراید:

من همی گویم بر او جف القلم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
آلت حقی تو، فاعل دست حق
لیک بی‌غم شو شفیع تو منم
زاین قلم بس سرنگون گردد علم
زانک این را من نمی‌دانم ز تو
کی زخم بر آلت حق طعن و دق
خواجه روحم نه مملوک تنم

"شمس تبریزی"، مقام معرفت و خوف و خشیت برترین بانوی خلقت، و یکتا کفو امیر عالم آفرینش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوار و پست شمرده، می‌گوید:

فاطمه رضی الله عنها عارفه نبود، زاهده بود. پیوسته از پیغمبر حکایت دوزخ پرسیدی. (نقدی بر مثنوی، ۹۲، به نقل از مقالات شمس، ۱۵۱ - ۳۴۱).

آری این است مقامات ادعایی عارفان واصل، و پیران تصوف و عرفان!! و این است علایم واضح و آشکار عداوت و دشمنی ایشان با پاکان آفرینش، تا دیگر هرگز کسی جسارت‌های بی‌شرمانه آنان را حمل بر تقیه نکند، و ایشان را از شیعیان آل الله در شمار نیاورد!

مولوی در دفاع از مکتب اهل جبر، و مخالفان خاندان عصمت می‌گوید:

خلق حق افعال ما را موجد است
فعل ما آثار خلق ایزد است

مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۴۹۲

در کتاب "رسائل توحیدی" آمده است:

(در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این حقیقی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد).

طباطبایی، محمد حسین: رسائل توحیدی، ۸۱.

و در کتاب "خیر الاثر در رد جبر و قدر" آمده است:

(فاعل، در هر موطن اوست، و موثری جز وی نیست). حسن‌زاده آملی، حسن: خیر الاثر در رد جبر و قدر، ۱۹۹.

جبر و اختیار از نگاه وحی

مقتضای قواعد و مبانی فلسفی و عرفانی جز جبر و نفی اختیار چیزی نیست، اما بدیهی است که چنین عقیده‌ای بر اساس ضرورت عقل و برهان و نصوص مکتب وحی باطل می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

يكون في آخر الزمان قوم يعملون المعاصي ويقولون إن الله قد قدرها عليهم، الراد عليهم كشاهر سيفه في سبيل الله. بحار الانوار: ۴۷ / ۵.

در آخر الزمان گروهی باشند که گناهان و معاصی را انجام دهند و گویند که خداوند آن را بر ایشان مقدر فرموده است. کسی که ایشان را رد کند مانند کسی است که در راه خداوند شمشیر کشیده باشد.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

من قال بالتشبيه والجبر فهو كافرٌ مشرك، ونحن منه براء في الدنيا والاخرة.

هر کس به تشبیه و جبر اعتقاد داشته باشد مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۶۶، به نقل از عیون الاخبار شیخ صدوق.

فلاسفه یونان اهل توحید و اخلاق بودند یا بت پرست و ضد اخلاق؟!

شناخت اکثر مدافعان فلسفه در مورد فلاسفه یونان، مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و... از طریق فارابی و ابن سینا و امثال ایشان است، و آن‌ها نیز گاهی با چندین واسطه، از ترجمه‌هایی از کتاب‌های یونانیان استفاده کرده‌اند که توسط مترجمان دستگاه خلافت اموی و عباسی صورت یافته و اصلاً قابل اعتماد نیست، به همین جهت یونانیان را شخصیت‌هایی الهی پنداشته‌اند. در حالی که مراجعه صحیح به کتاب‌های ایشان روشن می‌کند که افراد مورد اشاره گروهی بت پرست، و معتقد به خدایان بی‌شمار، و منکر معاد و نبوت انبیا بوده، از جهت اخلاق اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی نیز از پست‌ترین ملل جهان در شمارند.

نیز ایشان افرادی هم‌جنس‌باز و اشتراکی - حتی در مورد زنان و فرزندان! - بوده، در بازار سیاست هم دارای این فرهنگ می‌باشند که می‌گوید: "حق با کسی است که زور بیشتر دارد!" و "تفرقه بینداز و حکومت کن".

بازی‌گری‌های ضد اخلاق المپیک، و انتخاب ملکه زیبایی و امثال آن نیز از جنایت‌های دیگر ایشان به بشریت است. لذا مطالب ذیل را (که گزینشی بسیار مختصر از کتاب "کنکاشی در تبار فلسفه یونان" است) مرور کنید:

ارسطو به پیروی از افلاطون و اساتید او بت پرست بوده است و خدایان یونان را مورد ستایش قرار می‌دهد. هلن روسپی، در یونان مورد ستایش و حتی پرستش قرار می‌گیرد. افلاطون به ترویج زنا و بی بند و باری، و شراب‌خواری و مستی (۶۵۴ قوانین)، و شرک و پرستش بتان زشت و شهوت پرست مستقر در کوه المپ (۴۱ تیمائوس)، و ترویج همجنس بازی (۲۳۹ فایدروس و ضیافت)، و اینکه همه زنان متعلق به همه مردان باشند (۷۳۹ قوانین). معتقد است، و معیار تربیت خوب، را رقص و موسیقی (۶۵۴ قوانین) می‌داند. و پس از مرگ به تناسخ اعتقاد دارد (تیمائوس ۹۱ - ۹۲).

افلاطون خدایان کوه المپ را با تمام ضعف‌هایشان می‌پذیرد و می‌گوید: "مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان بر نداریم. (تیمائوس/۲۷)

در رساله مهمانی افلاطون وقتی سخن از عشق به همجنس به میان می‌آید اروس خدای عشق مورد ستایش قرار می‌گیرد. در کتاب قوانین او سخن از ستایش دیونیزوس خدای شراب و مستی است. وقتی سخن از جنگ است ذکر خدای جنگ به میان می‌آید. نیایش و ستایش خدایان در تمام آثار افلاطون و ارسطو دیده می‌شود، و حتی سقراط خود را فرستاده آپولون یکی از

خدایان می‌داند.

ویل دورانت در مورد آکادمی افلاطون می‌گوید: آکادمی يك انجمن اخوت مذهبی بود که در خدمت پرستش خدایان قرار داشت." (۵۷۲ / تاریخ تمدن - رنسانس).

افلاطون معتقد به اشتراك جنسي است و همه مردان را مال همه زنان می‌داند (قوانین ش ۷۳۹). و شراب را سعادتی بزرگ و هدیه دیونیزوس خدای مستی می‌داند (قوانین ش / ۶۴۶). تجاوز به سرزمین دیگران و استعمار را تجویز می‌نماید (جمهوری ش ۳۷۳) و زناشوئی برادر با خواهر را جایز می‌شمارد. (جمهوری ش ۴۶۱). و معتقد است انسانها پس از مرگ به بت‌ها باز می‌گردند (تیمائوس ۴۱). از دیدن پسران زیبا لذت می‌برد و رسماً به همجنس بازی می‌پردازد و آن را تجویز می‌نماید. (مهمانی، ۴۳۰؛ فایدروس، ۲۳۹).

کتاب رَحِیقِ مَحْتوم می‌نویسد: تلقی و دریافتی که حکمای اسلامی از این راه نسبت به افلاطون به دست آورده‌اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرت‌های اساطیری و دیدگاه‌های مشرکانه، بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی، و وصول به حقایق و صور ازلی همت ورزیده، و علاوه بر طریق تصفیه و شهود قلبی، با استعانت از برهان و استدلال مفهومی، به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعالیم انبیا سلف بوده پرداخته است. (رحیقِ مَحْتوم، جوادی آملی، بخش اول از جلد دوم، ۲۶۹).

فضائلی که برای ارسطو ساخته شده است محتاج خرمن‌ها کاغذ و از حیظه وسع ما خارج است، در فضیلت او! همین بس که بعضی از معاصرین مثل دینانی و صاحب کتاب مُثُل و مثال به نبوت او معتقد شده است.

در مسابقه ملکه زیبایی، زنان زیبا صورت و قد و سینه و أسافلِ آندام را به مسابقه می‌گذارند، و هیأت داوران مرد ملکه زیبایی را که غالباً غربی است برمی‌گزینند. این کار زشت نیز ریشه‌ای یونانی رومی [تحت تعلیمات فلاسفه ایشان] دارد. سقط جنین نیز مثل دیگر کارهای ناپسندیده ریشه‌ای یونانی دارد. روسپیگری و فاحشگی به صورت رسمی، و سربازی زن، بدین معنی که زنان نیز باید دوشادوش مردان بجنگند و حتی در ورزش‌ها با بدن‌های برهنه و عریان شرکت کنند. (ش ۴۵۷ جمهوری) نیز ریشه‌ای یونانی دارد.

یونانی‌ها هیچ‌گونه عقیده‌ای به توحید و نبوت و روز حساب و کتاب یا معاد نداشتند، چنانکه افلاطون انسان‌ها را از اخلاف خدایان (بت‌های کوه المپ) می‌داند و معتقد است که در این دنیا انسان‌های بدکار بعد از مرگ به صورت حیوانات درمی‌آیند. (تیمائوس/شماره ۹۲)، و انسان‌های خوب به خدایان می‌پیوندند (تیمائوس، شماره ۴۱) و خدا می‌شوند. (جمهوری شماره ۴۶۹). افلاطون در کتاب قوانین می‌گوید:

بهترین سازمان اجتماعی و کامل‌ترین حکومت‌ها و شایسته‌ترین قوانین را در جامعه‌ای می‌توان یافت که... نه تنها همه اموال، بلکه زنان و کودکان نیز میان همه مردم مشترک باشند، و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر کیفیت از بین برده شود. (قوانین ۷۳۹/)

افلاطون، در کتاب جمهوری در مورد اشتراك در زنان و کودکان می‌گوید:

زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ يك از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند. کودکان نیز باید در میان آنان مشترك باشند پدران نباید کودکان خود را از میان آنان تمیز دهند و کودکان نیز نباید پدران خود را بشناسند. (جمهوری / ۴۵۷).

پال‌رسل کتابی دارد بنام صد هم‌جنس باز مشهور؛ او در آن کتاب بعد از ذکر سقراط و افلاطون و ارائه مدارک، فصلی را نیز به آگوستینوس و فرانسیس بیکن اختصاص داده است. جواهر لعل نهرو می‌گوید:

از ادبیات یونانی به خوبی پیداست که روابط جنسی با هم‌جنسان و لواط بد شمرده نمی‌شده است در واقع این روابط صورت عاشقانه هم پیدا می‌کرده است. ظاهراً صورت ادبی این شده بود که معبود و معشوق به صورت جنس نر نمایانده شود و مرد باشد... "هروت مورخ یونان باستان با افتخار تمام می‌گوید: (پارس‌ها) روابط جنسی با پسران را از یونانیان آموخته‌اند. (تاریخ هروت ت هادی هدایتی، ۱۳۵).

افلاطون در کتاب مهمانی از خدای عشق نام می‌برد و می‌گوید:

روس که با آفرودیت پیوند دارد از مردی تنها پدید آمده است و در ایجاد او زنی سهیم نبوده از این رو روی با پسران دارد و کسانی که از او الهام می‌یابند تنها به پسران دل می‌بازند که طبعاً هم خردمندتر از زنانند و هم نیرومندتر از آنان. (ش ۱۸۱ مهمانی).

فلسفه و عرفان و عشق مجازی

گونه‌ای از نظریات انحرافی جنسی فلسفه یونان، با عنوان "عشق مجازی" به بسیاری از مکاتب فلسفی و عرفانی راه یافته است.

ملاصدرا در کتاب أسفار، (۷ / ۱۷۱) می‌گوید:

در بیان عشق به پسر بچه‌های با ننگ و زیباروی: بدان که نظرات فلاسفه در این عشق، و پسندیده و ناپسندیده بودن آن متفاوت است... آنچه که با نظر دقیق... می‌توان گفت این است که... چون که این عشق در وجود بیشتر ملّت‌ها به نحو طبیعی موجود است... پس ناگزیر باید نیکو و پسندیده باشد... به جان خودم قسم، این عشق نفس انسان را از درد سرها و سختی‌ها نجات می‌دهد و همت انسان را به یک چیز مشغول و معطوف می‌کند آن هم عشق زیبایی انسان که در آن مظهر خیلی از زیبایی‌های خداوند است... و برای همین دلیل برخی از مشایخ و بزرگان عرفان پیروان خود را امر می‌کردند که اول این راه باید عاشق شوند... زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می‌شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را می‌خواهد و آن این است که آرزو می‌کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می‌خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه باران کند تا می‌رسد به جایی که آرزو می‌کند که ای کاش با معشوق در یک لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است، بلکه به مرور زمان اضافه نیز می‌گردد کما این که شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: "با او معانقه - در آغوش گرفتن - کردم باز نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک‌تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصور دارد؟! و لب‌های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان پذیر نیست مگر که روح من و معشوقم یکی شود."

امیرالمؤمنین علیه السلام در باره عشق (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹) فرموده‌اند:

أعشى بصره، وامرض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة، ويسمع بأذن غير سمیعة، قد خربت الشهوات عقله، وامامت الدنيا قلبه، ووهلت عليها نفسه، فهو عبد لها ولمن في يديه شيء منها.

دیده و فهمش را فرو پوشیده، و دلش را بیمار نموده، پس به دیده غیر صحیح می‌نگرد، و به گوشی ناشنوا می‌شنود، شهوات عقلش را از میان برده، و دنیا قلبش را میرانده، و وجودش شیفته آن شده، پس بنده آن و آنان که به چیزی از آن رسیده‌اند گشته است.

نظرات برخی بزرگان در مورد فلسفه و "وحدت وجود"

"علامه حلی" (کشف الحق و نهج الصدق، ۵۷) می‌فرماید:

برخی صوفیان سنی مذهب گفته‌اند: "خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست". و این مطلب عین کفر و الحاد است. و حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام - نه پیروی از نظرات گمراه کننده - فضیلت و برتری بخشید.

قطب الدین راوندی (الخراج و الجرائح، ۳ / ۱۰۶۱) می‌فرماید:

فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده، سپس آن‌ها را بر طبق آرای خود تفسیر و تأویل کردند... آنان تنها در ظاهر با مسلمانان توافق دارند و گرنه در واقع تمامی اعتقادات آن‌ها هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است. وَيَا أَيُّهَا اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

صاحب جواهر، به شخصی که در دستش کتابی فلسفی بود فرمودند:

به خدا سوگند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم جز برای ابطال این خرافات و مزخرفات از جانب خداوند مبعوث نشده است! (السلسیل، میرزا ابوالحسن اصطهباناتی، ۳۸۶).

میرزای قمی در باره فیلسوفان می‌گوید:

والحاصل بالیقین، طریقه ایشان با طریقه اسلام مباین است... قواعد ایشان با طریقه اسلام موافقت نمی‌کند.

و شیخ بهایی می‌فرماید:

کسی که از مطالعه علوم دینی اعراض نماید و عمرش را صرف فراگیری فنون و مباحث فلسفی نماید، دیری نپاید که هنگام افول خورشید عمرش زبان حالش چنین باشد:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم کنون می‌میرم و از من بت و زتار می‌ماند

علامه مجلسی (بحار الأنوار، ۵۷ / ۱۹۷) می‌فرماید:

مشهور نمودن کتب فلاسفه در میان مسلمانان از بدعت های خلفای جور دشمن ائمه دین است تا بدین وسیله مردم را از دین و امامان علیهم السلام برگردانند.

علامه بزرگوار حلی (نهج الحق، صفحه ۱۲۵) می‌فرماید:

فارق بین اسلام و فلسفه این مسأله است که خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و این همان کفر صریح است.

حضرت آیه الله وحید خراسانی (در سخنانی که فایل تصویری آن موجود است) فرمودند:

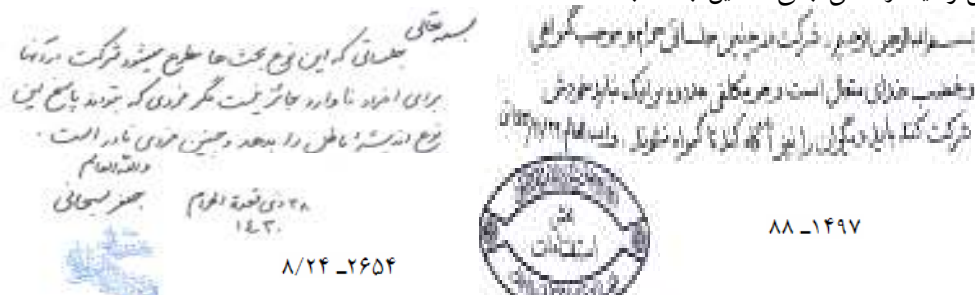
عرفان پیش من است، همه مولوی را می‌خواهی پیش من است، هر جا را می‌خواهی برای بگویم، فلسفه را بخواهی از اول اسفار تا آخر، از هر جا بگویی از اول مفهوم وجود تا آخر مباحث طبیعیات برای بگویم، اما همه کشک است، هر چه هست در قرآن و روایات است.

حضرت آیه الله بهجت خواندن فلسفه را خطرناک می‌دانستند مگر بعد از اجتهاد در علم کلام و تصحیح اعتقادات. (در محضر آیت الله بهجت، ۲۶/۳). و به کسی که قبل از کلام می‌خواست فلسفه بخواند فرمودند: آقا می‌خواهد برود کافر شود!

متن سؤال از برخی حضرات آیات و مراجع تقلید دامت برکاتهم

مدتی است در برخی از شهرها فرزندان ما در جلساتی شرکت می‌کنند که مبانی درس‌های آن‌ها مطالبی است که در ذیل می‌آید. برخی از عالمان شهر شرکت در مجالس ایشان را جایز ندانسته و می‌گویند که مطالب مورد اشاره خلاف مبانی و عقاید و ضروریات دین می‌باشد. لطفاً بیان فرمایید که شرکت در این جلسات جایز است یا خیر؟ مطالب مورد اشاره از این قرار است:

(وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد). (از آنجا که حقایق هستی بی‌منتها است پس فهم حقایق اشیا نیز بی‌منتها بوده و همچنان ادامه دارد. یا نباید الف را به زبان آورد همچون سوفسطی‌ها که اصلاً قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض اقرار نمودن بدان باید آن را ادامه داد. و چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلاً الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است دارد خدایی می‌کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می‌شود). (نه تنها نمی‌خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه یابیم به دلیل این که ما اصلاً معتقد به علت و معلول جدا نیستیم). (مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است). (فیلسوف و عارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند... تمام انبیاء و ائمه و همه حجج و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی‌اند). (انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می‌بیند که نمی‌تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می‌رود و او می‌شود). (جنات درجات دارد تا آن جا که می‌فرماید: "و ادخلی جنتی، که این جنت، جنت ذات است).



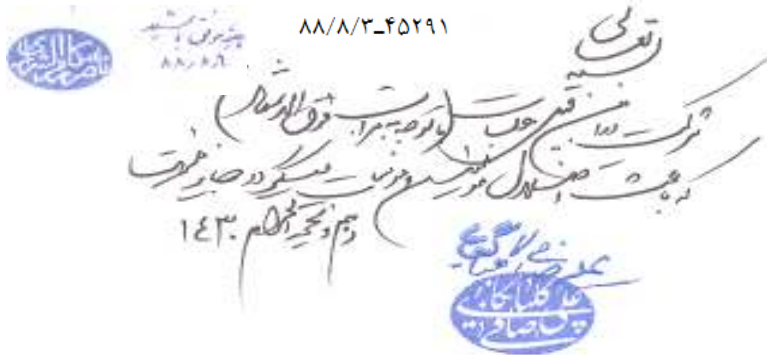
۸۸-۱۴۹۷

۸/۲۴-۲۶۵۴

شرکت در این جلسات حرام است. و تمام این مطالب باطل است. و اعتقاد به آن کفر روشن و خروج از دین است. و هر کس معتقد به وحدت وجود باری تعالی با ما سوی الله بشود از توحید خارج شده، و لا دین است. و آنها ابایی ندارند که به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و ائمه علیهم السلام تهمت بزنند. و معظم فلاسفه و علمای اخلاق اهل بیت علیهم السلام از این عقاید بدورند. و هیچ انسانی حتی خاتم الانبیا که اشرف مخلوقات است نمیتواند به ذات حق تعالی برسد، فضلا از این که ذات

پایین بیاید چون خلاف ضرورت است. و از خداوند متعال دوری از این عقاید فاسده را خواستاریم.
۲۴۰-۱۱-۱ خاص ۵۱۸

وحدت وجود گاه به معنای... وحدت مصداق وجود است به این معناکه در عالم هستی وجودی جز خدا نیست و همه چیز عین ذات اوست. این سخن مستلزم کفر است و هیچ یک از فقها آن را قبول نکرده‌اند.



[مدارک مطالب مورد سؤال به ترتیب: ۱ تا ۶: شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، صفحات: ۱۲۴؛ ۱۵؛ ۱۱۰ - ۱۱۱؛ ۱۱۵؛ ۴۷؛ ۸۶. مورد ۷: آداب سالک الی الله، داوود صمدی آملی، ۷۹].

معرفی اجمالی مکتب تفکیک

مکتب تفکیک که برخی آن را مکتب و روش علما و فقهای امامیه نیز می‌خوانند مکتبی است با تابلوی بسیار زیبا با عنوان:

مکتب دفاع از معارف مکتب وحی، در مقابل مکاتب معرفت بشری و فلسفی و عرفانی!

انسان وقتی که با این عنوان زیبا روبرو می‌شود بسیار به وجد و شغف می‌آید که در این دورانی که پر است از انحرافات و افکار بی‌سر و ته بشر ساخته، با مکتبی روبرو می‌شود که به راحتی دست او را می‌گیرد و یکسره به دست مکتب وحی می‌سپارد، اما افسوس که وقتی مستقیماً به کتاب‌ها و مدارک دست اول این مکتب مراجعه می‌کند می‌بیند که:

مکتب تفکیک یکی از دورترین مکاتب، از معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام است

که گاهی در پوشش عبارات دو پهلو و فریبنده، و دیگرگاه کاملاً صریح و بی‌پروا، همان مطالب باطل بشر ساخته و انحرافی را به عنوان مکتب وحی و اهل بیت علیهم السلام تحویل می‌دهد!

برخی از انحرافات ایشان عبارت است از:

۱) انکار معنای واقعی خلقت، نفی وجود حقیقی مخلوقات و منحصر دانستن وجود به خدا (۲) انکار علم ذاتی حق تعالی به اشیا، و حدوث معلومیت اشیا برای ذات احدیت پس از حدوث اشیا (۳) ادعای بی‌اساس تشرف، و اتصال با منبع علم الهی و افراد خاص تعیین شده از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف (۴) انکار روش تعلیم و تعلّم و تعقل، و منحصر دانستن راه به کشف و شهود صوفیانه (۵) اعتقاد به کشف و شهود کنه ذات احدیت (۶) ایشان روش استدلال و برهان و تفکر و تعقل و تعلّم علوم نظری، و استناد به ضروریات و بدیهیات تصوّری و تصدیقی را که روش تمامی فقها و متکلمین و بلکه تمامی عقلای عالم غیر از سوفسطائیان است تخطئه می‌کنند و آن را روش دیوانگان می‌خوانند، و متقابلاً خود را دارای نور علم و عقلی می‌شمارند که از هر گونه خطا و اشتباه مصون است و هرگز جهل مرکب در آن راه ندارد، و همانند شیخ احساسی تلویحاً خود را دارای مقام عصمت می‌دانند.

نمونه‌ای از مطالب و عبارات تفکیکیان:

همانا جاعلیت و فاعلیت حق تعالی نسبت به کائنات ظاهر شده، فعل خدای تعالی نیست، زیرا کائنات از جهت ذات، چنینند که بدون این که جعل و آفرینشی در کار باشد موجود و محقق به خدایند. و همین است جاعلیت ذاتی بدون فعل خداوند... ذات مجعولاتی که به این غیر موجودند مجعولیت ذاتی می‌باشد بدون این که جعل و فعل و تأثیر و مانند این‌ها باشد. (میرزای اصفهانی، معارف القرآن).

غیر از خدا و وجود او هیچ چیزی نیست وگرنه لازم می‌آید خدا محدود باشد. (تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی با تصحیح خود میرزا).

واقع مطلب این است که در عالم به هیچ وجه شرک نمی‌باشد. (معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۵۵).

قاعده (سنخیت) در اعطای حق، کمالات نوری را، جاری است، انوار علم و حیات و سایر کمالات نوری علم ذاتی حق و اشراقات ذاتیه اوست. (عارف و صوفی چه می‌گویند، تهرانی، ۲۳۸، ۲۶۸).

لا وجود إلا وجود الله. (معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۸۴).

هیچ وجودی نیست مگر وجود خدا.

شیطان هم نور وجود دارد. وجود نور است. (معارف الهیه، حلّی، ۵۶۱).

در واقع و نفس الامر، با قطع نظر از شکل‌ها و محدودیت‌ها... او [محمد صلی الله علیه و آله وسلم]، خدای تعالی است. (تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی با تصحیح خود میرزا، ۶۷ - ۶۸).

همانا خدا جدا از خلق خود است مانند جدایی صفتی که به موصوف خود متقوم است نه این که منغلز از آن باشد. (میرزای اصفهانی، معارف القرآن).

نتیجه البراهین هی العلوم الحصولیه وهی تضاد المعرفة لانها الشهود الحضوری. (میرزا مهدی اصفهانی، تقریرات، ۳۰).
تصورات و تصدیقات هیچ نتیجه‌ای ندارند جز یقین، و هیچ امانی هم از خطای یقین در کار نیست. (میرزا مهدی اصفهانی: ابواب الهدی، نسخه نجفی، ۶۹).

خداوند بر علو درجات صاحب علم جمعی بیفزاید که خداوند به وسیله او زنده کرد روایات را. هزار و سیصد سال گذشته است و آقایان این روایات را می‌دیدند و اشتباه می‌کردند. (معارف الهیه، حلّی، محمود، نسخه خطی).
اعتقاد به محال بودن معرفت خدا و بستن باب معرفت کنه ذات خدا که عرفا به آن معتقدند باطل می‌باشد... و سخن ما این است که شهود کنه ذات خدای تعالی ممکن است، اما به خود خدا و بدون واسطه نه به غیر خدا، زیرا خدا مطلق و بدون شکل است؛ در حالی که ماهیات مخلوقه، محدود و شکل‌های محدود می‌باشند، و آن چه ظاهر و آشکار و نمایان است فقط خود خداست، و جز او هیچ چیزی وجود ندارد. (تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی، ۶۹ - ۷۰).

نتیجه مناظره با تفکیکیان

جلسه‌ای در تاریخ ۱۲/۳/۱۳۸۴، شمسی در شهر مقدس قم برگزار شد، که علّت تشکیل آن، مناظره با تفکیکیان و بررسی مطالب مکتب تفکیک بود. اینک پیاده شده برخی از سخنان آقای سیدان و برنجکار در مورد بطلان برخی مطالب و عبارات تفکیکیان پیش روی شماست. (صوتی و تصویری جلسه موجود است).
آقای سید جعفر سیدان:

می‌خواهیم کار را علاج کنیم این حرف‌ها در این صورت مطرح نشود و تدریس نشود و تبلیغ کردن این‌ها صحیح نیست. آقایان هم می‌گویند که صحیح نیست. پس این مورد اتفاق است پس دیگر در این صحبتی نداریم که این‌ها به این صورت مورد قبول است که صحیح نیست. این حرفی است مورد اتفاق، یعنی هم شما که اشکالاتی دارید می‌گویید وارد است، و هم ایشان خودشان می‌گویند اشکالات وارد و درست.

و:

عباراتی هست که این عبارات نه وضوح بلکه صراحت دارد در مسلکی که نادرست است، نه که وضوح دارد، نه که مبهم است، بلکه صراحت دارد در معنایی که نادرست است. حال نادرست است به یکی از دو گونه. یا همان معانی دیگران است و یا این که غیر آن است که باز هم باطل است.

آقای رضا برنجکار:

روش ما هم همین است، خواسته ما همین است.

خلاصه نامه‌ای به بزرگ‌ترین مروج مکتب تفکیک که بدون جواب مانده است:

جناب استاد... وفقه الله تعالى لمرضاته. سلام علیکم. ... غالب آثار شما در راستای دفاع از معارف مکتب وحی و قرآن و نبوت و وصایت در مقابل افکار و اندیشه‌های دیگر است. در حالی که فلسفه و عرفان با برچسب و پسوند اسلامی! در این مطلب کلی اصلاً با شما اختلاف نظر ندارد، و لذا خود فلاسفه مانند ملاصدرا با صدایی بلندتر از شما فریاد بر آورده‌اند که: تَباً لِفلسفة تَكون قوانینها غیر مطابقة للکتاب والسنة! (اسفار، ۳۰۳/۸): نابود باد فلسفه‌ای که مبانی‌اش با قرآن و روایات مطابقت ندارد!

... در حالی که بدیهی است شاخص‌ترین نقاط تقابل مکتب وحی با فلسفه و عرفان و اندیشه بشری، همان مقابله معارف مکتب وحی با فلسفه و انظار ملاصدرا و امثال اوست... و البته دفاع و ترویج شما از مصادیقی مانند میرزا مهدی اصفهانی و اتباعش به عنوان شخصیت‌های شاخص مکتب قرآن و روایات موجب شده است که طالبان معارف حقیقی و سرخوردگان از فلسفه و عرفان دوباره به ورطه فلسفه و عرفان سقوط کنند...

جناب عالی چنان‌چه واقعا مدافع مکتب تفکیک هستید ما همان‌طور که آماده دفاع از مکتب برهان و وحی، و بحث با مدافعان فلسفه و عرفان هستیم، آماده بحث و گفت و گو و مناظره با تمامی مدافعان تفکیک نیز می‌باشیم و الحمد لله رب العالمین.